

سرمایه خارجی توانستند بسرعت صنعتی و مدرنیزه شوند، نه کشورهای مثل آنگولا و الجزایر و ویتنام. به این ترتیب است که می بینیم امروز کل بورژوازی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، در حال توسعه و توسعه نیافته، یکصدا خواهان یک نقشه عمل اقتصادی واحد بر مبنای مکانیسم بازار جهانی شده‌اند. همه شان خواهان سیاست درهای باز و استقبال از سرمایه‌گذاری خارجی و تولید برای بازار جهانی هستند. و سرمایه‌های متوسط همان بورژواهای وطنی هم امیدوار است تا در جوار سرمایه‌های امپریالیستی کسب و کاری برای خود فراهم کند. تمام آن چیزی که "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" منصور حکمت، سال ۵۸ و ۵۹ راجع به افشار بورژوازی و اقتصاد کاپیتالیستی ایران میخواست حالی چپ ایران بکند، اکنون فاکتهای قابل مشاهده و غیرقابل انکارند. پذیرش هژمونی بورژوازی بزرگ تبدیل به ایدئولوژی رسمی تمام افشار بورژوازی شده، و انعکاس این امر در چپ غیرکارگری هم هویدا است. به دلیل همین واقعیات سوسیالیسم خلقی در این بخش وسیع از جهان پایه مادی‌اش را از دست داده است. مدلی که قرار بود رشد و شکوفائی اقتصادی به‌مراه بیاورد و بعد گویا رفاه عمومی نیز ارمغانش میشد، تماماً ورشکست شده و همان نیروهای اجتماعی اکنون مدل رشد مطلوب خود را در هیات نمونه‌هایی از قبیل کره جنوبی جستجو میکنند. جنبش ضداستبدادی، ضدامپریالیستی، برای پی ریختن یک اقتصاد مستقل، چه با بورژوازی ملی و بخش خصوصی و چه با اقتصاد وسیع دولتی، به انتهای راه رسید، بن بست بود و به راست چرخید. "راست"، به این معنا که جهان بینی و افق بورژوازی بزرگ در سطح جهانی را اکنون نیروهای همان جنبش اتخاذ میکنند.

وقتی از بن بست و زوال جنبشهای سوسیالیسم بورژوازی صحبت میکنیم، منظورمان این نیست که نیروها و احزاب این جریانات مطلقاً دیگر نمیتوانند به حیات سیاسی خودشان ادامه دهند، بلکه مساله اینست که دیگر با داعیه "سوسیالیسم" نمیتوانند این کار را بکنند. همیشه در خود بورژوازی جناح چپی وجود دارد، همیشه سرمایه صنعتی و سرمایه تجاری وجود دارد، و همیشه احزاب متعدد بورژوازی وجود خواهند داشت. برخی از اینها هم از زاویه‌ای منتقد سرمایه‌داری موجود و نظام اجتماعی آن میمانند. ممکنست این احزاب هنوز پیوستگی صوری با گذشته خود را حفظ کنند. (بالاخره گورباچف جانشین برژنف است و این همان حزب است. نیل کیناک در حزب کارگر بریتانیا هم میتواند شجره نامه‌اش را به بنیان گذاران این حزب برساند، و غیره.) اما مساله اصلی، گفتم، این است که دیگر جناح چپ بورژوازی اعتراضش را تحت نام "سوسیالیسم" تبیین نمیکند. ممکنست یکی شان اکولوژی و حفظ محیط زیست را قالب نظری‌اش قرار دهد، آن یکی صلح جهانی را هویت خودش کند و یکی هم حرف اول و آخرش حقوق بشر شود، ولی این دیگر هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد، هیچ ربطی به براندازی سرمایه‌داری، رهایی خلق، رهایی طبقه کارگر و از این قبیل ندارد. جنبشهای اعتراضی بورژوازی ممکنست همچنان بمانند، و برخی شان، با اعتراضات کمتری، حتما میمانند، اما نه با ادعای سوسیالیسم. اینجاست که ما از زوال و اضمحلال سوسیالیسم‌های بورژوازی حرف میزنیم.

فروپاشی ایدئولوژیک سوسیالیسم یورژوایی

من بیشتر اشاره کردم که در کشورهای متروپل چگونه شاهدیم که احزاب سوسیال دمکرات و مشابه آنها کاملاً به راست چرخیده‌اند. دیگر حتی لزومی نمی‌بینند (چون نمیتوانند) افق و برنامه اجتماعی خودشان را به طبقه کارگر، حتی به جنبش سندیکائی، مرتبط کنند. دیگر چندان صحبتی از "سوسیالیسم" نیست، بلکه رسماً بارآوری کار و مدیریت یک اقتصاد فوق صنعتی مساله و مشغله آنهاست. در مورد چین، در مورد شوروی و اردوگاهش - مجارستان را در نظر بگیریم - دست شستن اینها از همه داعیه‌های ایدئولوژیک و سیاسی شان کاملاً روشن است. در مورد سیاست خارجی هم همینطور است. اگر شوروی اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد، فرضاً ادعای حمایت از جنبشهای آزادیبخش را داشت، امروز ابدأ چنین ادعائی ندارد. آن فرمولبندی معروف مکتب سوسیالیسم اردوگاهی، (اینکه مبارزه برای سوسیالیسم در سطح جهانی سه جزء دارد، اول خود اردوگاه و بعد جنبش کارگری در متروپل و جزء دیگر جنبشهای آزادیبخش) دیگر کنار گذاشته شده. سیاست خارجی‌اش دیگر این نیست و خود این اصول نظری هم بدور افکنده شده. شعار گورباچف در مورد کشورهای جهان سوم این است: "حق ملل در انتخاب راه رشد خودشان". شباهتش با مارکسیسم (راستش با مارکسیسم که نه، با لیبرالیسم و دمکراتیسم قدیمی) فقط عبارت "حق ملل" است، و گونه "راه رشد خودشان" یعنی شوروی کاری ندارد که آنگولا، ویتنام، افغانستان و اینها چه مدل اقتصادی و چه روابط خارجی‌ای را درپیش بگیرند. (بیشک چون خود شوروی مدل اقتصادی

سرمایه‌داری دولتی را رها کرده.) می‌خواهم بگویم در سطح سیاسی مساله نیز بن بست سوسیالیسم بورژوائی به اجبار بمعنای دست شستن تمام عیار از همان عبارت پردازیهائی است که در قاموس این مکتب مطابق با سوسیالیسمش بوده. وقتی از گورباچف می‌پرسند مثلا در آمریکای لاتین از چه کشورهائی حمایت می‌کنید، دو تا کشوری را که نام می‌برد نه کوبا است و نه نیکاراگوئه (که در تبیین نظری شان بالاخره دفاع از اینها لپاس سوسیالیستی داشت)، بلکه مکزیک است و آرژانتین. یعنی سیاست خارجی جدید شوروی نمیتواند و نمیخواهد هیچگونه ادعای منطبق بودن بر سوسیالیسم، حتی در روایت مکتب خودش، را داشته باشد. اغتشاش ایدئولوژیک در شوروی بعدی رسیده که، شاید در مجلات و روزنامه‌ها خوانده باشید، سال گذشته نتوانستند در مدارس شوروی امتحان تاریخ بگیرند. کتابهای تاریخ را تماما جمع کرده‌اند، و هنوز نتوانسته‌اند در مورد تاریخ چند دهه اخیرشان به یک روایت واحد برسند که بالاخره بتواند بر یک مبنای تئوریک و مکتبی بگوید که و چه برحق بوده یا نبوده.

انعکاس این فروپاشی ایدئولوژیک را در احزاب پرو - مسکو، در متروپل و کشورهای تحت سلطه، به روشنی میتوان دید. همه این احزاب آشکارا آغاز کرده‌اند تا مفاهیم و مولفه‌های جاافتاده و سنتی ایدئولوژیهای رسمی بورژوازی (فردیت، پلورالیسم، حق، دمکراسی و غیره) را اخذ کردن و به تبیین‌های نظری خود تبدیل کردن. دیگر از کلکتیویسم و کار سوسیالیستی و حق سوسیالیستی، حتی در همان روایات تحریف‌آمیز مکتب خودشان نیز، خبری نیست. بطور نمونه، حزب کمونیست بریتانیای کبیر* این اواخر کشف کرده که انقلاب تکنولوژیک و

عروج تکنولوژی انفورماتیک دیگر جایی برای تقسیم جامعه به طبقات، به آن شکلی که تا پیش از این بر مبنای صنعت بزرگ و پروسه تمرکز شناخته میشد، باقی نمیگذارد. دوره فردگرایی فرا رسیده، و برنامه مبرم "چپ"، اکنون نه تلاش برای تحول سوسیالیستی جامعه (حال با هر معنایی که تاکنون در مکتب خودشان داشت)، بلکه برای مدرنیزه کردن اقتصادی و گسترش فردیت، عدم تمرکز امور اداری جامعه، و از این قبیل است. غرض باز تاکید بر این نکته بود که چگونه بن بست جنبشهای سوسیالیسم بورژوازی و ادارشان میکند از این پس حتی بنام سوسیالیسم نیز سخن نگویند.

این وسط بر سر چپ رادیکال چه میآید؟ گفتم که چپ رادیکال فقط از لحاظ تاکتیکی در چپ این جریانات قرار داشته، و حاشیه این جریانات بوده، با رفتن اصل متن، حاشیه اش هم میرود. اما چه اشکالی بخودش میگیرد؟

یک راه سنتی که در چپ رادیکال رایج بوده است، سنتی که به جریان "ضد رویزیونیستی" معروف است (و ما نقد ریشه‌ای از آن کرده‌ایم) به عادت مالوف برمیگردد به ایده‌ها. ایده‌ها را سازنده جنبشها میداند و بنابراین با مشاهده این فروپاشی وسیع مدعی میشود علت اینست که این جریانات به ایده‌های صحیح وفادار نماندند، پس اکنون او باید در دفاعش از "ایده‌های صحیح" مصرتر شود. کاری که بیشتر احزاب مائوئیست یا آلبانیست کرده‌اند و حالا احزاب انشعابی از جریان حزب کار آلبانی ممکنست بکنند. میتوانند سفت و سخت بایستند روی همان حرف‌ها و بگویند تنها ما بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسه دون - اندیشه یا انور خوجه (یا حالا دیگر این آخری‌ها هم نه)

اتکاء داریم و به همین اعتبار همچنان "ظفرنمون" باقی بمانند. یعنی روز به روز فرقه کوچکتر و کوچکتری از امثال خودشان شوند. این راه البته در دوره فعلی زیاد رونق نخواهد داشت، چرا که عمق بحرانهای سوسیالیسم های بورژوائی و فروپاشی ایدئولوژیک شان آن مفاهیم پایه‌ای را که چپ رادیکال نیز در آنها سهیم است را نیز بی نصیب نگذاشته. بنابراین یک راه رایج تر، ولی در محتوی عینا مشابه سنت ضد رویزیونیستی، بازگشت یا تعمیق در ایده هاست، و اشکال را در خود ایده ها، و ایده های اولیه و پایه‌ای جستجو کردن. یک شکل عقب افتاده این دسته، که در محافلی در ایران دیده میشود، اینست که بخواهد بن بست و بحران سوسیالیسم های موجود را با رجوع به فلسفه و جستجوی انحراف در سطح فلسفی توضیح دهد. ولی حالت پخته ترش، آنچه اکنون خیلی هم رواج دارد (یا یکی دو سال پیش بیشتر رواج داشت) کشف بحران در خود مارکسیسم است. "اشکال باید در خود مارکسیسم باشد که جنبشهای بر مبنای آن به این سرنوشت دچار شده‌اند". نتایجی هم که تاکنون به آن رسیده‌اند واقعا تعاشائی است. مثلا از جمله اینکه اگر سوسیالیسم به مفهوم "دمکراسی اقتصادی" است (که معلوم نیست این چه صیغه‌ای است)، پس "دمکراسی اقتصادی" بدون "دمکراسی سیاسی" ممکن نیست. این معادله ساده، زیربنای همه عبارت پردازیهای پر زرق و برقی است که مدام از اهمیت دستاوردهای دمکراسی بورژوائی برای "سوسیالیسم" حرف میزند و مدعی است بدون هضم انقلاب کبیر فرانسه و دستاوردهایش و مبنای نظری‌اش در سیستم فکری خود، سوسیالیسم ناقص و ناچار در بن بست خواهد ماند.

اما محتمل ترین و مهمترین شکلی که چپ رادیکال سابق در ایندوره بخود میگیرد یک لیبرالیسم نوین است. لیبرالیسم است به این دلیل که از لحاظ ایدئولوژیک، از لحاظ سیاسی و اقتصادی کاملاً معتقد به مولفه های کلاسیک لیبرالیسم، اقتصاد بازار، دموکراسی پارلمانی، و فردگرایی است. نوین است به این دلیل که با لیبرالیسم کلاسیک متفاوت است، هم از این لحاظ که در عصر متفاوتی وجود دارد و فرمولبندیهای متفاوتی میدهد (خصوصاً اینکه ادامه سنت دیگری است، ادامه نوعی "سوسیالیسم" بوده است)، و هم از این لحاظ که افق و آرمانش جهانشمول و عمومی نیست، تنها در مورد اجزاء و جوائی از جامعه، حتی جامعه یک کشور، داعیه دارد، و درکل مکان جدیدی را در صحنه سیاست کشوری و بین المللی اشغال میکند که کاملاً از لیبرالیسم کلاسیک متفاوت است. فرمولبندی اساسی اش "حقوق بشر" است، "پلورالیسم" است، "پارلمان" است، و محور تفکرش نه طبقات و مبارزه شان، بلکه فرد است. مکان سیاسی اش هم اپوزیسیون پارلمانی بیادعا، و مشاور بی چشمداشت بورژوازی در رو در رویی با جنبش کارگری و "افراطیون کمونیست" است.

در اینمورد هم غرضم این بود که نشان دهم چگونه با بن بست سوسیالیسم های بورژوائی و زوال آنها، انتقاد و اعتراضات اقشار و طبقات غیرکارگر به سرمایه داری موجود دیگر به زبان سوسیالیسم بیان نمیشود. اتفاقاً از خصوصیات این لیبرالیسم نوین اینست که مارکس، و خصوصاً لنین، دیگر احترامی و جایی در ایدئولوژی و تفکر او ندارند. بنام ترقیخواهی بشری، بنام آزادی بشر، و آشکاراً بنام بازار آزاد، از هرگونه داعیه سوسیالیستی دست میشوند و مارکس شان را

در همین قرن جا میگذارند تا به قرن بیست و یکم وارد شوند.

حزب ما و بحران سوسیالیسم های بورژوایی

اینجا بهتر است بخودمان برگردیم. برای اینکه همانطور که در ابتدای بحث هم گفتم ما هم بهرحال جزو کمونیسم رادیکال موجود بحساب میآئیم و این بحران بر ما نیز سنگینی میکند. برخورد ما به این بحرانی که دامن ما را نیز میگیرد چیست؟ آیا باید مسائلی را که شکست سوسیالیسم های بورژوایی باخودش همراه آورده ما از لحاظ نظری با عمق بیشتری پاسخ دهیم؟ مثلا خیلی عمیقتر دمکراسی را تبیین کنیم و مکانش را در مارکسیسم روشن کنیم؟ آیا باید دوباره مارکس را اثبات کنیم؟ آیا باید نشان دهیم که فرضا مقوله "حقوق بشر" را ما همواره خواهانش بوده‌ایم؟ یا شاید (همانطور که خودمان پیشتر گفته‌ایم) باید سرعت روشن کنیم سوسیالیسم از نظر اقتصادی چگونه کار میکند؟ یا روبنای سیاسی‌اش چگونه است؟

بنظر من نیز البته لازم است کارهای نظری زیادی بکنیم (و مثلا حتما روایت خودمان را از سیاست و اقتصادیات سوسیالیسم بدست دهیم)، ولی بدوا باید تفکیک مهمی را تاکید کنم. سئوالاتی از قبیل سئوالات فوق که بی وقفه بسوی ما پرتاب میشود و بنظر میرسد برخی از آنها واقعا معضل ما میشوند و برای پیشروی مان باید پاسخ بگیرند، این سئوالها ناشی از بحران و بن بست و فروپاشی این سوسیالیسم های بورژوایی است. من تلاش کردم که به اختصار نشان دهم که

سوسیالیسم های بورژوازی جنبشهای اجتماعی طبقات معینی بوده، و آن جنبشها هستند که اکنون به بن بست رسیده‌اند. و بالطبع در سطح آرمان اقتصادی و اجتماعی، در سطح تعیین سیاسی، استراتژی سیاسی، و حتی بیانات ایدئولوژیک شان نیز دچار بحران شده‌اند. بنابراین این سئوالات برای آن جنبشها مطرح میشود، و برای جناح چپی که در اهداف با آنها شریک است، ولی حالا چون "پیگیرتر" است مایل است این سئوالات را قطعا جواب دهد. و معمولا به این سئوالات جواب داده‌اند تا به راست بپیچند. (و به مساله دموکراسی و رابطه‌اش با سوسیالیسم چنان پاسخی داده‌اند که معلوم شده سوسیالیسم نه فقط با عملکرد بازار، بلکه الزاما حتی با مالکیت خصوصی هم منافاتی ندارد!) این سئوالات در حقیقت برای این طرح میشوند تا ادعاهای سوسیالیستی شان را کنار بگذارند و بتوانند ایدئولوژی شان را با لیبرالیسم رسمی تفیق کنند.

چه در این گزارش و چه در کنگره دوم، ما در مقابل همه اینها کمونیسم کارگری را قرار دادیم. کمونیسم کارگری طبعاً دفاع نظری از خلوص مارکسیسم، یعنی ایدئولوژی جنبش طبقه کارگر است، ولی ویژگی کمونیسم کارگری، که در کنگره دوم هم بر آن تاکید شد، این نبود. چرا که این خصلت را ما پیش از این داشته‌ایم و عزیزش هم میداشتیم. ویژگی طرح کمونیسم کارگری توجه دادن به پایه اجتماعی کمونیسم، به مبارزه طبقه کارگر بود. اینکه کمونیسم اصلا حرکت واقعی و عینی یک طبقه است، و مستقل از اینکه ما چه فکر میکنیم، کجا ایستاده‌ایم، و حتی چقدر در کسب خلوص نظری دست‌آورد داشته‌ایم، وجود دارد.

طبعاً هر جنبش اجتماعی بیان نظری‌ای از خود بدست میدهد. هر جنبش اجتماعی میگوید چه میخواهد، چرا اینرا میخواهد، چرا حق دارد، فرقی با دیگر جنبشها چیست، وجوه اشتراکش با آنها کجاست و غیره. اینها میشود بیان‌های نظری‌اش. طبعاً هر جنبشی بیان ایدئولوژیک دارد، نظریه دارد، نظریه پرداز دارد. کمونیسم کارگری هم به همین-اما مهم این است که این جنبه نظری در پاسخ به نیازهای یک جنبش معین است، نه پاسخ به سئوالاتی که ناشی از بحران جنبش طبقات دیگر است. از لحاظ نظری ما باید به سئوالاتی که جنبش خودمان ایجاب کرده است جواب بدهیم. (و اگر لازم شده، به مسأله اقتصادیات سوسیالیسم و مکانیسم کارکردش نیز جواب میدهیم. ولی نه به این دلیل که سوسیالیسم بورژوائی به بحران دچار شده و حالا سوالش در سفره ما هم قرار گرفته و ما نیز گویا مجبوریم با همان مقولات و همان شیوه برخورد به آن جواب دهیم.)

اینجا میخواهم یک قطعه‌ای از مانیفست کمونیست را یادآوری کنم. مارکس در آنجا، در فصلی که از کمونیست‌ها و پرولترها صحبت میکند، خیلی صریح این نکته را میگوید: "نتایج تئوریک کمونیست‌ها بهیچوجه براساس اندیشه یا اصولی بنیاد نشده که این یا آن بااصطلاح مصلح کل اختراع یا کشف شان کرده باشد. این نتایج تئوریک صرفاً بیان عمومی روابط واقعی‌ای هستند که از یک مبارزه طبقاتی موجود برمیخیزد، از جنبش تاریخی‌ای که در زیر همین چشمان ما جریان دارد." کمونیسم کارگری توجه دادن به این واقعیت بوده. توجه به این داده که اگر جنبش طبقه کارگر باشید، مسائل خود را دارید، و بحران جنبش طبقه‌ای دیگر به شما ربطی پیدا نمیکند.

راجع به "جنبش طبقه کارگر" هم لازم است یادآوری‌ای باز از مانیفست کمونیست بکنم. وقتی مارکس میگوید "جنبش تاریخی‌ای که در زیر همین چشمان ما جریان دارد" معنایش را در صفحه اول مانیفست گفته است. میگوید در این جامعه طبقاتی هستند، کارگر و سرمایه‌دار، که "در تقابل دائم با یکدیگر قرار دارند و مبارزه‌ای لاینقطع، و گاه پنهان و گاه آشکار، را پیش میبرند" این "گاهی پنهان" مهم است، چرا که روشن میکند منظور مارکس از مبارزه طبقه کارگر حتی وسیعتر از اشکالی چون اعتصاب و کم کاری و مبارزات اقتصادی روزمره است. مارکس از یک "تقابل دائم" صحبت میکند، و مبارزه‌ای که "گاهی پنهان" است، یعنی حتی وقتی بروزی مثل اعتصاب و کم کاری هم ندارد از نظر مارکس مبارزه طبقه کارگر جریان دارد. مارکس از افکندگی و خیزهای انقلاب، یا رشد و نزول اعتصابات و غیره صحبت نمیکند. از یک مبارزه لاینقطع، از تقابل دائمی کارگر و سرمایه‌دار صحبت میکند، و کمونیسم او بیان عمومی این روابط واقعی، این حرکت واقعی است که "در زیر همین چشمان ما جریان دارد." نتایج تئوریک مارکس بر مبنای رجوع به همین واقعیت استنتاج شده، نه معضل استبداد مطرح شده، نه مسأله سرمایه خارجی، نه وجود اقشار و طبقات میانی و از این قبیل. پس راه برون رفتنی که کمونیسم کارگری جلو روی حزب گذاشته اینست که کلاً جنبش طبقه دیگری شو. از جای دیگری زائیده شدیم، ولی این مهم نیست، همه احزاب و جنبشها بهر حال تاریخچه‌ای دارند، از دل چیزی بیرون می‌آیند و تبدیل به چیز دیگری میشوند. کمونیسم کارگری میگوید پایه‌های آن را روی طبقه دیگری، طبقه کارگر قرار بده، آنگاه مسائل جنبشهای طبقات دیگر مسأله تو نخواهد بود و بحران و نزول

جنبشهای دیگر بحران و نزول تو نخواهد شد. پایه هایت را بر طبقه‌ای قرار بده که به یمن همین تحولاتی که جنبشهای سوسیالیسم غیرکارگری را به نزول کشانده، جنبش او مکانی با آنها برابر اهمیت یافته است.

به حکم همین تحولات عینی، سوسیالیسمی که زبان مبارزه طبقه کارگر باشد راهی جز پیشرفت در برابر خود نمی بیند. کمونیسم کارگری قطعاً از لحاظ نظری تکالیف عظیمی در پیش دارد، ولی اینها تکالیف بسیار مهم یک جنبش سرزنده است که براساس پایه اجتماعی خودش، مبارزه طبقه کارگر، پیش میرود و با شادابی به تکالیف نظری‌اش می پردازد. این تکالیف سئوالات چریانات به بن بست خورده و در حال فروپاشی نیست که، رادیکال تریشان نیز، مثلاً اگر همین امسال نتواند بالانس مطبوعی بین برنامه و بازار در سوسیالیسم اش بیابد، دیگر اصلاً قادر نیست راجع به گورباچف و شوروی موضع بگیرد و در دنیای امروز بسختی میتواند نفس موجودیتش را حفظ کند.

اهمیت قرار گرفتن بر پایه اجتماعی متفاوت، بر جنبش طبقه کارگر، برای پیشروی نظری را طور دیگری هم میخواهم تاکید کنم. راستش، وقتی شوروی و چپ رادیکال و همه آنها دارند سقوط میکنند و آنچه بنام "سوسیالیسم" شناخته شده همراه آنها به بحران می افتد، نمیدانم چگونه محتمل است که آثار نظری یک جریان کوچک در آن سر دنیا در دل این مباحثات جدی گرفته شود. حتی اگر درخشانتترین تئوریسین‌ها هم دست‌اندر کار این فعالیت بودند باز شانسی نمیداشتند. هیچ کار نظری در طول تاریخ صرفاً و بدواً به اعتبار منطق و قانع کنندگی‌اش نبوده که جدی گرفته شده، بلکه موضوعیت اجتماعی داشته. میخواهم نتیجه بگویم که کارهای تئوریک کمونیسم کارگری نیز

تنها به اعتبار واقعیت اجتماعی‌اش است که میتواند جدی گرفته شود. تنها در اینصورت است که ارزش علمی این کارها مجال تاثیر خواهند یافت، و طبیعی است هر اندازه عمیقتر و دقیقتر باشند، تاثیر بیشتری میگذارند و در عرصه نظری دست‌آورد و پیشروی مهمتری خواهند بود.

حزب کمونیست ایران و کمونیسم کارگری

در ابتدای بحث گفتم که این گزارش برخلاف آنچه ممکنست بنظر آید، بحث خیلی شخصی را راجع به مساله امروز من و شما و این حزب مطرح میکنند. این گزارش به ما میگوید که حزب کمونیست یا بالاخره با جنبش اجتماعی طبقه کارگر جوش میخورد و بر این مبنای جدید قرار میگیرد، یا در مقابل سیلی که با فروپاشی سوسیالیسم های بورژوائی براه میافتد می‌رود و اگر هم به ارتداد موج لیبرالی سقوط نکند، با تلاشهای رادیکال و دگماتیک در برابر این موج به جامعه بی ربط میشود و در حاشیه میماند.

این گزارش جای آن نیست که بگوید حزب ما چه باید بکند تا در راه کمونیسم کارگری پیش رود، در مباحث دیگر همین کنگره به این مساله میتوانیم پردازیم. ولی من در اینجا میخواهم فقط یک نکته را در این زمینه تاکید کنم، و آن اینست که جوش خوردن با جنبش اجتماعی طبقه در مقطع فعلی برای حزب ما بیش از هر چیز اهمیت مبارزه اقتصادی طبقه را نشان میدهد. واقعیت اینست که اهمیت مبارزه اقتصادی برای کمونیسم کارگری نیازی به استدلال ندارد.

کمونیسم کارگری جنبش این طبقه است و مبارزه اقتصادی مبارزه دائمی و شکل همیشگی مبارزه این طبقه است، والسلام. اما اجازه بدهید مطلوبیت تاکتیکی آنرا برای حزب ما هم نشان بدهیم. (همانطور که وقتی میخواستیم خود حزب را تشکیل بدهیم، برای کسانی که نگران مسائل مبرم انقلاب جاری بودند استدلال کردیم که حتی از لحاظ تاکتیکی نیز، برای پیشبرد همان انقلاب، حزب لازم و مفید است.) مبارزه اقتصادی طبقه، سوای مکانی که به اعتبار خود برای کمونیسم کارگری دارد، در مقطع فعلی برای این حزب به لحاظ تاکتیکی نیز خیلی مهم است. چرا که سیل فروپاشی سوسیالیسم بورژوائی بساط چپ رادیکال را باخود خواهد برد، و تنها راهی که میتوان سرعت از این مخمصه بیرون آمد و ارتباطی را یا جامعه حفظ کرد اینست که در مقابل این امواج خودت را به مبارزه اقتصادی طبقه میخکوب کنی. این تنها عاملی است که مانع میشود تا همراه تمام این جریانات سوسیالیستی در تحولات آتی از جامعه جارو شوی و به حاشیه رانده شوی.

بعنوان نتیجه گیری از صحبتهای خودم، فکر میکنم مجازم بگویم که اگر مانعی برای رفتن حزب ما به سمت کمونیسم کارگری وجود دارد، دو دسته نظریات، یا بهتر بگویم دو بینش و دو دیدگاه است. یکی بینشی که این تغییرات عظیم را نمی بیند، و طبعاً معانیاش را برای ما نمی فهمد. بینشی که متوجه نیست مرحله بزرگ تاریخیای بسته میشود و دوره دیگری آغاز میشود، بینشی که به این ترتیب دچار خشک اندیشی است و به گذشته می چسبد و میخواهد همانرا حفظ کند. دیگری، همان دیدگاهی است که درها را به روی بحران سوسیالیسم بورژوائی باز میکند و معضلات و سئوالات جریانات رادیکال چپ را تبدیل به سئوالات

ما میکند. این انعکاس فروپاشی سوسیالیسم بورژوازی در ماست. در صحبت‌هایم من تلاش کردم بگویم که حزب کمونیست ایران فقط با قرار گرفتن بر مبنای جنبش اجتماعی طبقه کارگر است که از هر دوی این پهنش‌های نادرست میتواند حذر کند و به پیشروی ادامه دهد. از تمام گزارش این برمیآید که سوسیالیسم آینده تنها سوسیالیسم کارگری است، هیچ جنبش طبقات دیگری که بنام سوسیالیسم بتواند سخن بگوید نخواهیم داشت.

و سرانجام اینکه در گزارش از پراتیک ما، پراتیک من و شما، صحبت شده و اینکه طبعاً اینها تعیین کننده‌اند. راستش من میخواستم بگویم پراتیک من و شما تعیین نمیکند که کمونیسم کارگری بوجود بیاید یا نیاید. کمونیسم کارگری قطعاً یک جریان آینده است. چیزی که پراتیک من و شما تعیین میکند اینست که آیا حزب کمونیست ایران هم در متن این کمونیسم کارگری جایی برای خود خواهد داشت یا نه. این انتخابی است که ما در برابرش قرار داریم: یا خودمان را متصل میکنیم به این سوسیالیسم آینده، یا با گذشته ما هم میرویم.

در حاشیه گزارش اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم

سخنرانی در کنگره سوم حزب

منصور حکمت

آنچه می‌خواهم اینجا بگویم چکیده کل بحث من در این کنگره است و تمام صحبت‌های بعدی‌ام در طول جلسات از همینجا مایه خواهد گرفت. دیروز در حاشیه جلسات از یکی از رفقا پرسیدم که آیا در این بحث، که البته عنوان پرطمطراقی هم دارد، دخالتی میکنی؟ به شوخی گفت که بهتر است فعلاً "قاچ زین را بچسبیم". و بحثی که من دارم اینست که به حکم شرایط عینی که بیرون، در دنیا، در جریان است بدون توجه به این بحث قاچ زینی دست کسی باقی نماند که بچسبید. بحث بر سر کمونیسم کارگری و اوضاع حساس و تعیین‌کننده بین‌المللی است و در مقابل این "قاچ زین" یعنی "بگذار تشکیلاتم را اداره کنم"، "بگذار این هفت هشت ماه را بگذرانم"، "پراتیک سازمانی و ارگانی من مشغله من است" و در یک کلمه "حزب را بچسبیم". اما تمام بحث ما اینجا اینست که دیگر دوره‌ای که بتوان جدا از منفعت انقلاب کارگری و مبارزه کارگری پراتیک انقلابی‌ای داشت

و سازمان رادیکالی داشت و اداره کرد گذشته است. و هر رفیق ما که میخواهد چنین کند باید بدوا عمیقا به مبحث امروز و استنتاجاتی که از آن میکنیم توجه کند.

نمیتوان در دنیائی که شوروی و کل مدل اقتصادی‌اش با چنین شدتی دستخوش بحران و تحول میگردد، در دنیائی که احزاب عریض و طویل در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در شرق و غرب به اضمحلال کشیده میشوند، بی تفاوت نسبت به این تحولات سر در لاک تشکیلات خود کرد و در گوشه‌ای پراتیک سیاسی پیشرو و رضایتبخشی را برای خود ترتیب داد. دوره فعالیت محدود، افق محدود و انتظارات محدود از مبارزه سیاسی بسر رسیده است. آنچه در این گزارش به آن "سوسیالیسم بورژوائی" اطلاق کرده‌ایم، لاشه خود را هم نمیتواند به قرن بیست و یکم بکشانند. حاصل این روند تخریب سوسیالیسم بورژوائی کنار گذاشته شدن مارکسیسم و تعرض ایدئولوژیکی بورژوازی علیه مارکسیسم بطور کلی است. در سال ۲۰۰۱ به ازاء هر یک مارکسیست فعال دو هزار مارکسیست "سابق" پیدا خواهید کرد که به شما میگویند "این حرفها فایده ندارد"، که "مارکسیسم و کمونیسم ایده‌های قرن نوزدهم است و شکست خود را در عمل نشان داده است".

این تصور که گویا میشود خلاف این جریان تخریب بود، خلاف این عقب نشینی و یاس بود، بدون آنکه به افقی روشن و دستگاہ فکری و نگرشی محکم و قدرتمند مسلح بود یک توهم پوچ است. کسی که بخواهد بدون چنین افقی "قاج زین" هرچیزی را بچسبد از حالا میتواند گفت که محکوم به شکست است. بنابر این توجه به این چهارچوب عمومی که امروز مطرح میشود برای کسی که واقعا میخواهد پراتیکی داشته

باشد و فعالیت‌های را به پیش برد حیاتی است.

در کنگره دوم و پس از آن در نوشته‌هایی، من از دو تاریخ صحبت کردم. یکی تاریخ سوسیالیسم و حرکت‌های سوسیالیستی و کمونیستی آنطور که در عمل بوده‌اند، و تاریخ کارگران، تاریخ واقعی مبارزه طبقاتی. در آن بحث‌ها این را تذکر دادم که این دو تاریخ دو تاریخ متفاوتند. شکافی اساسی آنها را از هم جدا نگه داشته است. بهر رو آنچه در این گزارش داریم میگوئیم اینست که اگر سه سال قبل هنوز مجاز بودیم که از دو تاریخ به‌رحال در جریان صحبت کنیم، امروز دیگر پرونده یکی از این دو تاریخ دارد بسته میشود. یکی دارد به انتهای خود میرسد. و نکته قابل توجه اینست که امروز در شرایط تاریخ سوسیالیسم بورژوازی دارد به انتهای خود میرسد که حرکت دیگر، یعنی مبارزه عینی طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری در اوج غنی و تعیین کنندگی خویش است. مبارزه طبقاتی، مبارزه کارگران، یعنی دینامیسمی که به گفته مارکس جامعه معاصر را به جلو میراند، بیش از هر زمان دیگر بارز و ملموس شده است و جایگاه تعیین کننده خود را بعنوان محرکه تاریخ جامعه موجود به نمایش گذاشته است. بیش از هر زمان تضاد کار و سرمایه، مستقیم و بلاواسطه، حیات انسانها را تحت تاثیر قرار میدهد و مشروط میکند. از شمال آمریکا، تا جنوب آفریقا و آسیا. درست در چنین موقعیتی، که جدال کار و سرمایه هستی و ذهنیت حتی عقب مانده ترین جوامع را تعیین میکند، طومار حیات سوسیالیسمی که بنا بود از این تضاد مایه گرفته باشد و به نیازهای این مبارزه پاسخگو باشد دارد درهم پیچیده میشود. از اینرو بنظر من فراخوان سه سال قبل من که رفقا نباید میان این دو تاریخ بیش از این

معلق ماند، باید آن تاریخ و آن بستر مبارزاتی را که مارکسیسم به سهم خود نشان داده و تأکید کرده انتخاب کرد، دیگر موضوعیت ندارد. یکی از این دو تاریخ، تاریخ سوسیالیسم غیر کارگری دیگر دارد بسته میشود و فقط یک بستر برای مبارزه رادیکال و انقلابی باقی میماند. بستر مبارزه کارگری و کمونیسم کارگری. این انتخاب دیگر در جهان عینی صورت گرفته است و هر کسی که بهر دلیل و با هر نیتی نمیخواهد از آنچه که تا امروز رادیکالیسم نام داشته و از سنت مبارزه احزاب رادیکال و سوسیالیست غیرکارگری ببرد، باید دیگر تکلیف خود را با سرعت روشن کند. این تعیین تکلیف باید بسیار زود انجام شود. یک شاخص خود شوروی است. چه رادیکال باید حداقل با همان سرعتی به نفع کمونیسم کارگری دگرگون شود که سوسیالیسم بورژوائی دارد به زوال کشیده میشود، یعنی سرعتی که شوروی تغییر میکند.

مبارزه طبقاتی و کمونیسم کارگری

میخواهم اینجا راجع به این "دو تاریخ" بیشتر صحبت کنم. رفیق ایرج نسبتاً به تفصیل راجع به سوسیالیسم بورژوائی صحبت کرد. من میخواهم درباره مبارزه طبقاتی صحبت کنم بعنوان سرمنشاء واقعی رادیکالیسم و سوسیالیسم در جامعه معاصر. از این صحبت میکنم که مارکس چه تعبیری از مبارزه طبقاتی دارد. با این بحث میخواهم از کمونیسم کارگری دفاع کنم بعنوان یک چهارچوب فکری و یک روش عملی معتبر، که برخلاف آنچه امروز اینجا و آنجا در حزب گفته میشود،

اساسی‌ترین پاسخ‌های عصر ما را داده است و راه یک پراتیک انقلابی را برای کمونیست‌هایی که بخواهند در جامعه حاضر قدرتمند و موثر باشند به روشنی نشان داده است.

شاخه‌های گوناگون سوسیالیسم غیر کارگری به طرق مختلف تعیین‌کنندگی مبارزه طبقاتی و حتی اساساً عینیت این مبارزه و ملموس و قابل تشخیص بودن آن را نفی کرده‌اند. یک روز بما میگفتند "ساختن اقتصاد شوروی" محور حرکت انسان‌های انقلابی زمانه است و این امر اساسی هر کمونیست در هر گوشه جهان است. یک روز میگفتند استقلال طلبی، "مستقل شدن از امپریالیسم"، محور رادیکالیسم عصر ما و نیروی پیشبرنده جامعه است. برابری حقوقی، دموکراسی علیه استبداد، ناسیونالیسم، حقوق بشر و دهها موضوع دیگر از این نوع توسط "سوسیالیست‌ها" بعنوان محتوای واقعی و عملی سوسیالیسم و نیروهای محرکه این تمایلات بعنوان نیروهای محرکه سوسیالیسم در زمان ما معرفی شده‌اند. این مشخصه سوسیالیسم تاکنونی است که در آن مبارزه طبقاتی بطرق مختلف انکار شده و به فرع این حرکات و جنبش‌های غیر طبقاتی تبدیل شده است. برای چپ غیر کارگری مبارزه طبقاتی تجریدی و حتی اساطیری است، این نوع حرکات و مطالبات، اما، عینی و واقعی و اجتماعی‌اند. برای مثال مبارزه طبقاتی را به پدیده‌ای تبدیل کرده‌اند که گویا فقط در دوره‌های معینی مصداق پیدا میکند. گویا این مبارزه سطح آگاهی نظری خاصی را ایجاد میکند. برخی حتی ممکن است ادعا کنند که مبارزه طبقاتی در فلان دوره در فلان کشور جریان نداشته است. برخی برای مثال معتقدند که احزاب کمونیستی تنها در دوره‌های خاصی که مبارزه طبقاتی به "سطح" معینی رسیده است میتوانند وجود

داشته باشند. برخی مبارزه طبقاتی را تنها با شرط حاکم بودن شعور سوسیالیستی بر آن به رسمیت می‌شناسند. خلاصه کلام جنبش کمونیستی عملاً موجود مبارزه طبقاتی را در اشکال بسیار بارز و برجسته‌اش، در اشکال چشمگیر و غیر قابل انکارش، تعریف کرده است و در بخش اعظم جامعه سرمایه‌داری معاصر وجود مبارزه طبقاتی بعنوان یک پدیده زنده و در حال جریان را انکار کرده است.

مارکس از مبارزه طبقاتی چیز دیگری را مد نظر داشت. منظور او صرفاً خیزش‌های اجتماعی عظیم و چشمگیر کارگران نبود. مبنای مانیفست کمونیست و ایدئولوژی آلمانی ابداً یک چنین تعبیرهایی نیست. مارکس از یک کشمکش طبقاتی حرف می‌زند، از یک رویارویی طبقاتی دائم و بلاوقفه، گاه آشکار و گاه پنهان که در دل جامعه در جریان است. مارکس این کشمکش را نیروی پیشبرنده تاریخ میدانند. بنیاد تاریخ برای مارکس این کشمکش طبقاتی است. احزاب به اصطلاح کمونیست زیادی سراغ این مبارزه طبقاتی رفته‌اند و ظاهراً پیدایش نکرده‌اند، و در نتیجه تصمیم گرفته‌اند از وطن پرستی جهان سومی شان دفاع کنند، حق ملل در تعیین سرنوشت را مضمون فعالیت خودشان و منشاء تعریف هویت خودشان قرار بدهند، و قس علیهذا. اما در تمام مدتی که این گونه سوسیالیست‌ها با این مشغله‌ها و این آرمانها مشغول کارشان بوده‌اند، در تمام مدتی که نسل‌های پی‌درپی از این نوع سوسیالیست‌ها دنیا آمده‌اند، فعالیت کرده‌اند، پشیمان شده و به پوچی رسیده‌اند، در دل همان جامعه، آنجا که تاریخ واقعی دارد پیش میرود و مقدرات انسانها تعیین میشود، مبارزه طبقات و آن کشمکش عینی که مارکسیسم از آن صحبت میکند حکم رانده است. اگر خود جزئی از

این کشمکش باشی و یا آنقدر درک داشته باشی که بتوانی آنرا آنطور که هست ببینی میدانی که اکثریت عظیم این پنج میلیارد (و یا حتی بیشتر) جامعه بشری، انسانهایی هستند که اگر هرروز بلند نشوند و برای کار کردنشان مشتری پیدا نکنند و اگر هر روز از بام تا شام برای کسی کار نکنند، و اگر این کار را بدون وقفه برای یک هفته و یکماه انجام ندهند، نان ندارند. نان را به یک معنی کلی بکار میبرم. اکثریت عظیم اعضاء این جامعه بشری مجبور است، دائما مجبور است، که هر روز از نو مساله بقای فیزیکی‌اش را حل کند، هر روز از نو مساله خوراک و پوشاک و مسکنش را حل کند، و هیچ لحظه از این فشار دائمی، که شاید خیلی سوسیالیست های زمان ما یک لحظه برخوردشان حس نکرده‌اند، خلاصی نداشته باشد که باید هرروز از نو انسان بودن و زنده بودن خود را اثبات کند. و تازه اگر به همین هم موفق شود، اگر از حداقل یعنی اقتصادی هم بهره‌مند شود، محکوم به این باشد که از کل دستاوردهای عظیمی که جامعه بشری بر دوش خود او در زمینه علم و هنر و ابزارهای شکوفائی استعداد های انسانی بوجود آورده است، بی بهره بماند. اکثریت عظیم این چند میلیارد ساکنین کره زمین را کسانی تشکیل میدهند که برای اینکه زنده بمانند و انسان بمانند باید دائما مبارزه کنند. و این تازه برای دستیابی به آن تصویر محدود و قالبی از انسان است که جامعه سرمایه‌داری برای این طبقه معین تولید و پسته‌بندی میکند. برای این جامعه، انسان یعنی "بقاه" بعلاوه مقداری بیمه‌ها، حقوق بازنشستگی، تضمین اینکه اگر دستت قطع شد پانسمانش میکنیم، اگر بچه‌ات بیمار شد فکری بحالش میکنیم، اگر شانس بیاوری بچه‌ات ۹ کلاس درس میخواند و در بازار کار، همانجا که

پدر و مادرش را فرستاده‌اند، کار گیر می‌آورد. این آن تصویری از انسان است که در این جامعه کارگر تازه باید برای رسیدن به آن تلاش کند. هیچ صحبتی از انسان آنطور که باید باشد، آنطور که مارکس می‌گوید، در بین نیست. انسانی که بر جامعه خود و بر سرنوشت خود تسلط دارد. انسانی که به میل خود تصمیم می‌گیرد که صبح چه بکند و عصر چه بکند، کدامیک از این عرصه‌های متنوع بروز توانائی‌های بشری او را ارضاء می‌کند، چگونه انسان بودنش را پرائیک می‌کند و چگونه به نیازهای کل جامعه بشری با تمام عشق و خلاقیت‌اش پاسخ می‌دهد. تصویری که بورژوا از انسان به کارگر می‌دهد این نیست. برای آنها جامعه انسانی دست بالا جامعه‌ای است که مالکان آن حواسشان به کارکنان خود هست. در بهترین و پیشرفته‌ترین و انسانی‌ترین جوامع عصر ما تصویر همین است.

دقیقا به دلیل اینکه این مه‌لیارد ها انسان این وضعیت و این تصویر از خود را نمی‌پذیرند و درمقابل آن قد علم می‌کنند، کشمکش و مبارزه طبقاتی ادامه دارد. اگر کسی قادر نیست این مقاومت و این کارگر دائما درحال مبارزه را باور کند من از او می‌خواهم که به بورژوازی نگاه بکند تا انعکاس این مقاومت دائمی را در او ببیند. در طبیعت هم ویروس‌هایی هستند که فقط از روی عکس‌العمل سیستم دفاعی بدن می‌توان به وجودشان پی برد. بیائید انعکاس مقاومت عظیم و دائمی کارگر را در بورژوازی نشانتان بدهم. این جامعه دارد به چیزهایی عکس‌العمل نشان می‌دهد. عده بسیار کثیری از آدمها در این جامعه مشغول سازماندهی سرکوب و ساختارهای سرکوبند. عده بسیار بیشتری دارند در علم و هنر و ادبیات و مذهب و صنایع عرصه دیگر

اصل بی‌حرمتی انسان، بردگی و مقهور بودن او و فرودست بودن او را اثبات و تبلیغ میکنند. این دنیا مملو از آخوند ها و کشیش ها، قلمزن ها، هنرمند ها، سیاستمدار ها، جامعه شناس ها و اقتصاددانهایی است که کارشان اینست که به توده عظیم مردم دنیا طبیعی بودن و چاره ناپذیری فرودستی و محرومیت انسانها را بقبولانند. اگر در مقابل این دعاوی، در مقابل این جامعه و در مقابل این تصاویر از انسان و مقدرات او مقاومتی عظیم وجود ندارد، اگر کارگر بی حقوق و فرودست این را قبول کرده، چرا دست برنمیدارند؟ واقعیت اینست که هرروزه میلیونها انسان متولد میشوند که بنا به موقعیت عینی شان در جامعه و در تولید ناگزیرند این تصویر و این افق و این آینده را نپذیرند. مبارزه طبقاتی فقط اعتصاب و تحصن و انداختن کارفرما در حوض کارخانه نیست. مبارزه طبقاتی تمام آن اشکال متنوع و تمام دقایق این نپذیرفتن اجتماعی توسط طبقه کارگر را دربر میگیرد. مقاومت، همانطور که مارکس میگوید، روی دیگر استثمار است. هرچا استثمار هست مقاومت هم هست. این را مارکس برای سوسیالیست پادروائی میگوید که نمیخواهد چیزی از استثمار باشد اما در این مقاومت دائمی هم حضور ندارد و حتی آنرا نمیبیند. دو طرف این تقابلی طبقاتی ابهامی در مورد این مساله ندارند. این شبه سوسیالیست ماست که با چتر نجات در جامعه فرود آمده و زمین زیر پایش را بدرستی نمیشناسد. به این باید توضیح داد که "هرچا استثمار وجود دارد، مقاومت هم وجود دارد"، اعم از اینکه پنهان است یا آشکار، خشن است یا مسالمت آمیز، روشن است یا گنگ.

بحث کمونیسم کارگری از این مقاومت شروع میکند و به آن رجوع

میکنند. ما میگوئیم جنبش سوسیالیستی باید از دل این مقاومت و به مثابه ظرفی برای این مقاومت بوجود آمده باشد تا ما بتوانیم اسم آنرا مارکسیسم و کمونیسم بگذاریم. و بخش اعظم سوسیالیسم و به اصطلاح مارکسیسم تاکنونی، لااقل از زمانی که سر انقلاب اکتبر را بسمت دیگری کج کردند، چیزی جز این بوده است. برعکس، این سوسیالیسم تلاشی بوده است از جانب طبقات دیگر برای استفاده از این مقاومت کارگری به نفع منافع اجتماعی و اهداف سیاسی و اقتصادی‌ای که از طبقه کارگر و موقعیت عینی و آرمانهای او مایه نمیگیرد. به نفع ایجاد تغییراتی که اساساً مورد نظر بخش‌هایی از خود طبقه بورژوا است. سوسیالیسم تاکنونی درد اقشار غیر کارگر را منعکس کرده است، درد کسی را که میخواهد وطنش سری میان سرها در بیاورد، کسی که میخواهد آمریکا به او زور نگوید، کسی که میخواهد زبان و رسوم محلش را به رسمیت بشناسند، درد روشنفکر جهان سوم، مشتاقان صنعت، استقلال، رفاه، و خلاصه هرچیز دیگری بجز امر رهایی بشر از سرمایه و خلع ید کارگر از بورژوا. اگر سوسیالیسم رادیکال زمان ما کارگری بود دیگر اثبات اینکه حاجی برخوردار هم همانقدر استثمارگر است که آریه اینقدر کار پیچیده‌ای نمیشد و به سه سال "مبارزه ایدئولوژیک" احتیاج نمیداشت. اینها جنبش‌های طبقات اجتماعی دیگرند که نام معتبر سوسیالیسم را وام میگیرند زیرا دیگر میدانند که نیروی عظیمی که در جامعه سرمایه داری خفته است با این پرچم به تکان در میاید، و میکوشند این نیروی عظیم را در خدمت اهدافی غیر آنچه خود او میخواهد بکار بگیرند. کمونیسم کارگری یعنی اعتراض اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه و سرمایه داری و نه هرچیز دیگری که یکی بخواهد تحت این نام راه بیاندازد. این در

مانیفست کمونیست و حتی قبل از آن به روشنی بیان شده. حتی قبل از نگارش و انتشار مانیفست، انگلس در نامه‌ای به مارکس در مورد تماسهایی که در یکی از شهرهای آلمان با تعدادی محفل کارگری پیدا کرده است میگوید که اگر قدری بیشتر در میان اینها کار کنم اینها "کمونیسم را راه اعتراض خود قرار میدهند". و ادامه میدهد که "کمونیسم یعنی اعتراض کارگر به مثابه انسان به کل وضع اجتماعی و نه به مثابه فرد علیه وضع خودش". هیچ‌جا اسمی از وطن، حقوق بشر، استقلال و دموکراسی در تعریف مشخصات کمونیسم وارد نمیشود. کمونیسم یعنی اعتراض کارگر به عنوان یک انسان به جامعه موجود. کمونیسم یعنی ظرف و ابزار و چهارچوب اعتراض کارگر وقتی کل بنیاد جامعه موجود را هدف میگیرد. سوسیالیسم‌ها و کمونیسم‌های جز این محصول طبقات دیگر و عکس‌العملی به کمونیسم کارگران است. اینها باید بگویند که "این تصویر درستی از آرمان سوسیالیسم و از انسان و مقدرات او و از جامعه فردا نیست. سوسیالیسم آن است که ما می‌گوئیم، تدریجی است، مراحل دارد و ملاک پیشروی‌اش لزوماً تغییر وضعیت تو نیست".

من از شما میخواهم، بعنوان کسانی که عضو حزب کمونیست هستید، بعنوان کسانی که نیامده‌اید قاچ زینی را برای مدت معینی بچسبید، بعنوان کسانی که میخواهید تضمین کنید که کل این افق کمونیستی کارگر عملی میشود، فکر کنید و انصاف بدهید که ما کجائیم و کجا ایستاده‌ایم. پای ما روی کدام تاریخ است. یا کدام تاریخ جایجا می‌شویم. بنظر من حزبی حزب کمونیست است که گسترش مبارزه طبقاتی کارگر گسترش او باشد، که نگرانی کارگر در مبارزه نگرانی او

باشد، که اعتراض کارگر به وضع موجود اعتراض او باشد، که با جنبش کارگری تحت فشار قرار بگیرد و با جنبش کارگری پا به تعرض بگذارد. اوضاع کنونی ماهیت غیر کارگری سوسیالیسم تاکنونی را افشاء میکند. تولید سرمایه داری دنیا را روی سر خود گذاشته است. کارگر و اعتراض کارگری به چنان وزنه‌ای در تمام جهان تبدیل شده که دیگر هر رهبر فکسنی جهان سوم، از آخوند ایرانی و خاخام اسرائیلی و دالایی لاما تا چاقوکشانی که قه روی دوششان چسبانده اند، متخصص بالا بردن بارآوری کار شده اند. درست در همین مقطع سوسیالیسم زمان ما دارد به قهقرا میرود. مقاومت کارگر و قدرت اجتماعی او هرگز اینچنین عظیم و چشمگیر نبوده و در همان حال جنبشی که با چسباندن نام کمونیسم بخود خود را منبعث از این طبقه قلمداد میکرد دارد مضمحل میشود.

حزب کمونیست زمان ما هنگامی براستی بوجود آمده است که این قدرت عظیم طبقاتی پایه وجودیش باشد. من میگویم این حزب را میتوان ساخت. این اساس بحث کمونیسم کارگری است.

کمونیسم کارگری و حزب کمونیست

مساله در این چند سال بنظر من فائق آمدن بر ناباوری نسبت به این افق کمونیسم کارگری بوده است. فکر نمیکنم موفق شده باشیم. فکر نمیکنم حزب کمونیست بعنوان یک حزب سیاسی متوجه ضرورت چرخش اساسی که باید صورت بدهد شده باشد. خودتان میتوانید نگاه کنید و

ببینید که حزب ما امروز در مشغله‌اش، در تبیتش از مسائلیش، در کار روزانه‌اش، در افق و دورنمای عمومی و عملی‌اش، در اولویت‌هایش و غیره کدام تاریخ واقعی را منعکس میکند. به ما میگویند الگوی ما برای سوسیالیسم چیست. میدانم که باید درباره سوسیالیسم بعنوان یک نظام بیشتر سخن گفت، اما این معضل کیست؟ این معضل کسی است که ابتدا با یک الگو آمده و الان با ورشکستگی الگوها دارد از گود خارج میشود و نه معضل آن طبقه مجبور به مبارزه‌ای که من تصویر کردم. کسی که کشمکش دائمی با سرمایه جزو ملزومات وجودش است و ناگزیر است اوضاع موجود را نفی کند. مارکس به همین جنبش کارگری برای نفی سرمایه داری گفت کمونیسم. این جنبش جلوی چشم ما با تمام قوا جریان دارد و مجبور است آنچه هست را نفی کند. با به بن بست رسیدن سوسیالیسم بورژوائی در روسیه و ناتوانی فلان سوسیالیست برای فرستادن دو تا نماینده به مجلس فلان کشور، امرش و اجپارهائی که روبرویش هست و تصمیمش هیچکدام عوض نمیشود. کارگر با بحران سوسیالیسم بورژوائی نمیتواند از افقی که درباره انسان و آینده او دارد کوتاه بیاید. راستش مشکل امثال گورباچف هم همین است. اتفاقا در شوروی این مساله بسیار بسیار بارز است که مشکل، کارگر و انتظارات او از جامعه‌است. میگوید هر روز دارم تولید میکنم و در دنیا دارند تولید میکنند و من هم میخواهم از آنچه که میسازم و آنچه که میبینم جامعه بشری میتواند بسازد بهره‌مند بشوم. اقتصاد شوروی بدلیل ناتوانی‌اش در بهره‌مند کردن توده وسیع مردم از آنچه که تولیدش بعینه در قدرت بشر امروز هست به بحران کشیده شده است. بهررو مبارزه کارگر برای بهبود اوضاعش و برای نفی سرمایه داری تعطیل

بردار نیست. و حزب کمونیست زمان ما باید منشاء خود را از این مبارزه بی وقفه بگیرد و دقائق این مبارزه را منعکس کند.

کمونیسم کارگری فراخوانی به تغییر اخلاق و افکار نیست. فراخوانی به یک انتقال اجتماعی است. چپ ایران حاصل تکامل اعتراض ملی و رفرمیستی به امپریالیسم و استبداد سلطنتی بوده است. وطن آباد و صنعتی و مستقل، یک سرمایه داری خودی که توسری خور نباشد، دورنمایه تفکر سیاسی و اقتصادی و انقلابیگری چپ رادیکال ایران بوده است. شاید هم اگر بجائی میرسید چیزی هم به کارگر میداد. (این را من ندیده‌ام و تضمین نمیکنم). اما هرچه این چپ رادیکالیزه بشود، هرچه بورژوازی و خرده بورژوازی و غیره را هم در تئوری و سیاستش کنار بگذارد، هنوز نمیدانم چگونه قرار است جایگاه اجتماعی‌اش را کنار بگذارد. تاریخ معاصر چپ غیر کارگری گواه اینست که وقتی همه این مفاهیم و مقولات کلیدی سیستم‌اش را کنار گذاشت بالاخره خودش را هم کنار میگذارد و بطور کلی از گود خارج میشود. کمونیسم کارگری حاصل روند رادیکالیزاسیون سوسیالیسم غیرکارگری نیست، ادامه تکامل جنبش اعتراضی طبقه و سطحی از توسعه اعتراض سوسیالیستی کارگر بعنوان یک طبقه متمایز اجتماعی است. همانطور که گفتم ما داریم از دو تاریخ مادی مختلف حرف میزنیم. بالاخره باید حاضر بشویم این را بفهمیم که در کنار کلیه جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی غیرکارگری که پایه احزاب سوسیالیسم غیرکارگری تاکنونی است، جنبش مادی اجتماعی و قدرتمندی وجود دارد که بسیار به زندگی هر سوسیالیستی مرتبط تر است. باید رفت از این جنبش شروع کرد.

در کنگره دوم گفتم که حزب کمونیست در این تلافی قرار گرفته

است. امروز هم بنظر من وضع همین است. در مبحث عملکردها میتوانیم درباره این صحبت کنیم که چه پیشرفتی کرده‌ایم. اگر از من بپرسند، از آنجا که به کار نیمه‌کاره و به نفر دوم جایزه نمیدهند، میگویم هیچ. باید جلوتر میرفتیم. و چون نرفته‌ایم باید باز از همانجا ادامه بدهیم.

پیوستن به متن این مقاومت و مبارزه طبقاتی، از آن مایه گرفتن و به مسائل آن پاسخ دادن، کلید پیشروی برای حزبی است که از قطبی دیگر در جامعه دارد بسمت طبقه کارگر میرود. اگر کسی فکر میکند که این به معنی سرخم کردن در برابر "خودبخودی"، تمکین به مبارزه اقتصادی، و کم‌رنگ کردن تئوری و غیره است، اجازه بدهید بگویم که این دقیقاً نشاندهنده نفهمیدن بحثی است که دارم میکنم. من میگویم مبارزه طبقاتی یا تمام پتانسیل‌اش باید ظرف خود را کمونیسم قرار بدهد. من از کمونیسم بعنوان تئوری و نقد فقط مارکسیسم را میفهمم. من دارم از ارتدوکسی مارکسیسم دفاع میکنم. وقتی بما اینجا و آنجا در داخل حزب میگویند که کمونیسم کارگری بحث‌هایش را خوب باز نکرده و دیدگاهش را درست توضیح نداده است، پاسخ من اینست که دیدگاههای ما در ایدئولوژی آلمانی و در کتاب سرمایه و دهها نوشته دیگر از این دست در جامعیت خودش باز شده است. من مسئول این نیستم که برای کسی که سوسیالیسمش را و نگرش‌اش را از دکتر ارانی و از تاریخ مختصر گرفته، پاسخ‌های جدید پیدا کنم. بلکه جواب میدهم که این روایت‌های دست دوم و رقیق شده را کنار بگذار، برو یکبار هم که شده نگاهی به ایدئولوژی آلمانی بیانداز و ببین آیا حقایقت این مارکسیسم، و کوبندگی نقدی که در آنها هست، و کارآئی آن در توضیح

معضلات امروز ما برایت روشن نمیشود. از نظر تئوریک بنا بر این بحث کمونیسم کارگری اساساً جز بازگشتن به مارکس و ارتدوکسی مارکسیسم و مارکسیسم لنینی که انقلاب روسیه را سازمان داد نیست. دستگاه انتقادی و نگرش کمونیسم کارگری قدرتمند سر جای خودش است. آنچه امروز لازم است، و این باید در افزوده نظری ما باشد، کار بست واقعی این مارکسیسم به اوضاع و احوال زمان ماست. نقد از موضع کارگر امروز و در قبال مسائل و اوضاع متفاوت امروز است. ما در بحث کمونیسم کارگری فلسفه و جهان بینی و جامعه شناسی تازه ای را باب نکرده ایم، بلکه داریم مارکسیسم را به روایت درست و در قبال مسائل زمان خودمان بکار میبریم.

اجازه بدهید بحث کمونیسم کارگری و موقعیت حزب کمونیست را از زاویه دیگری هم مطرح کنم. اینجا کنگره حزب کمونیست است و من از موضع عضو این حزب صحبت کردم. فرض کنید کنگره دیگری هم وجود دارد. کنگره طبقه کارگر، کنگره رهبران عملی و مستقیم اعتراض ضد سرمایه داری کارگر. و فرض کنید یکی از ما بعنوان ناظر دعوت شده ایم. چه چیزهایی در این کنگره خواهیم شنید؟ بنظر من یکی از سخنرانی ها قطعاً این مهبود: "این حزب کمونیست ایران را میبینید، جریان رادیکال و خوبی است، تلاش زیادی دارد میکند، راه زیادی بسمت ما آمده است، در سخت ترین شرایط از حرفهای کارگیشان کوتاه نیامده اند، رفقای بسیار خوبی دارد، واقعا استقامت نشان داده اند، این حزب بدرد ما میخورد، باید بگیریمش، باید تصرفش کنیم".

اگر از این زاویه نگاه کنید بهتر موقعیت حزب و وظیفه کمونیسم کارگری در درون و بیرون این حزب را تشخیص میدهید. چه کمونیست

عضو حزب و چه کارگری که به سرنوشت کمونیسم و این حزب علاقه دارد، همین وظیفه را دارد. این حزب باید به نفع کارگران تصرف شود، رهبری‌اش، زبانش، مشغله‌هایش، و ارگانهای تصمیم‌گیری‌اش، همه باید به نفع کارگران تصرف شوند. اگر من از پام تا شام دارم به زبان غامضی از سوسیالیسم با کارگران حرف می‌زدم، یک نفر باید بیاید و مرا کنار بزند و حقایق سوسیالیستی را به زبان روشنی بگوید. من می‌گویم وظیفه ما، وظیفه مدافع بحث کمونیسم کارگری، این است که به این حزب چهارچوب فکری‌ای بدهد و مجموعه‌ای از اولویت‌ها، مشغله‌ها و جهت‌گیری‌ها، و ارزش‌ها و ساختارهایی را به آن تحمیل بکند که، علی‌رغم تمام آن تعایلات و گرایش‌ات غیرکارگری بازدارنده که هر روز تولید و باز تولید می‌شود، تصرف این حزب را برای طبقه کارگر ممکن و به صرفه بکند. وگرنه طبقه کارگر از این حزب دست می‌کشد. رفیق ایرج آذرین گفت مساله این نیست که کمونیسم کارگری در آینده رشد میکند یا خیر، پاسخ این سوال مثبت است. من هم عیناً همین نظر را دارم. با این رشد عظیم جامعه سرمایه‌داری و قدرت تولیدی‌اش و با موقعیتی که کارگر امروز از آن برخوردار است، بالا گرفتن جنبش سوسیالیسم کارگری اجتناب‌ناپذیر است. اما بنظر من سوال لااقل اینجا اینست که آیا این حزب در صف این جنبش عظیمی که در راه است خواهد بود یا خیر. آیا حزب کمونیست ماتریالی خواهد بود که این کمونیسم کارگری از آن استفاده کند یا خیر.

دوره‌ای که در پیش است دوره تصمیمات بزرگ و افق‌های وسیع است. فکر هم نمیکنم که کسی که خود را آدم کوچکی بداند به حزب ما آمده باشد. وقتی رهبران و سیاستمداران بورژوازی یخودشان اجازه

میدهند که جهانی و فرامحلی فکر کنند، ما نباید اجازه بدهیم که عضو حزب کمونیست کوچک و محلی فکر کند. همه دنیا دارد از تغییرات اساسی در جهان حرف میزند. همه ما باید روی این تغییرات و درباره آنچه بورژوازی درباره آن میگوید حرف داشته باشیم. ما باید با یک دستگاه فکری و عملی منسجم به جنگ شرایط امروز برویم. طوفانی که پراه افتاده است، و عظمت های فکری و اقتصادی را دارد با خود میبرد و همراه خودش هزاران سوسیالیست آبکی را از میدان خارج میکند، جلوی عشق من به تشکیلاتم متوقف نمیشود. اگر آماده نباشم همان عشق و همان تشکیلات را هم با خود میبرد. آن کسی و آن جریان می تواند در برابر این اوضاع بایستد و حتی از جوانب دگرگون کننده آن به نفع انقلاب کارگری استفاده کند، که یک افق سیاسی و ایدئولوژیکی و عملی کارشده داشته باشد. افقی که تاب یک استقامت چند ده ساله را داشته باشد.

اگر بعد ها به این کنگره نگاه بکنند، قطعاً متوجه این میشوند که این کنگره مقارن اتفاقات بسیار مهمی در جهان، اساساً حول تحولات شوروی و چین، و در کل توازن سیاسی و ایدئولوژیکی دنیای سرمایه داری است. ما باید پاسخ خود را به این اوضاع بدهیم. من به سهم خود میخواهم در این کنگره بگویم که شکست سوسیالیسم بورژوائی شکست سوسیالیسم کارگری نیست. هرچند که در کوتاه مدت و یا در میان مدت فشار عظیم ضد سوسیالیستی که بورژوازی به این ترتیب وارد میکند، شرایط کار ما را دشوار میکند، اما رشد عظیم صنعت در سطح جهانی، گسترش سرمایه داری به دورافتاده ترین نقاط جهان، و تبدیل شدن جدال کار و سرمایه به مشغله همه اقشار اجتماعی

در هر خرده‌کشوری که در دنیا وجود دارد، زمینه‌های رشد کمونیسم کارگری است. آینده کمونیسم کارگری بعنوان یک جریان حزبی روشن است زیرا حزب آن اعتراض سرمایه‌داری کارگر است که بقول مارکس در هر لحظه در برابر چشمان ما جریان دارد و قوت میگیرد.

بحث من اینست که ما میتوانیم به اوضاع کنونی، به این روند تخریب، پاسخ بدهیم. ما می‌توانیم خود را از زیر آوار سوسیالیسم بورژوائی که امروز فرو میریزد کنار بکشیم و حمله طبقاتی خود را به بورژوازی با تمام قوا انجام بدهیم. مشروط بر اینکه بخواهیم این کار را بکنیم. دنبال یک چهارچوب فکری و عملی مناسب برای این امر باشیم. تا آنجا که به من بعنوان یک شخص بر می‌گردد می‌گویم این چهارچوب وجود دارد و آن کمونیسم کارگری است.

تاکیدی بر چند نکته (نوبت دوم سخنرانی)

فرصت زیادی نیست و فقط به چند نکته اشاره میکنم. در مورد اوضاع معیشتی طبقه کارگر در سطح جهانی لازم است بگویم که انقلاب سوسیالیستی از وخامت وضع کارگران استنتاج نمیشود. امروز فقر وسیع و اوضاع بینهایت مشقت باری دامان اقشار حاشیه تولید و بیکاران در بسیاری از کشورها را گرفته است. این محصول جامعه سرمایه‌داری و انزجار آور است. اما در مجموع اوضاع طبقه کارگر و بویژه بخش دارای امنیت شغلی بهبود نسبی پیدا کرده. این اوضاع را برای انقلاب کمونیستی و کارگری مساعدتر میکنند. بهبود

دائمی وضع طبقه کارگر قدرت طبقه را افزایش میدهد. فقط میخواهم تاکید کنم که انقلاب سوسیالیستی و اصلاحات در اوضاع کارگران کاملا یا هم خوانائی دارند.

رفقائی اظهار کردند که * دو راهی‌ای جلوی ما وجود ندارد و بطور قطع مسیر کمونیسم کارگری را خواهیم پیمود*. بنظر من این دو راهی بطور واقعی وجود دارد. گفتن اینکه ما راهمان را انتخاب کرده‌ایم و به عنوان حزب کمونیست قطعا جزء جریان‌اتی خواهیم بود که کمونیسم کارگری و بالنده آینده را نمایندگی خواهیم کرد ممکن است انسان را به هیجان بیاورد، اما بر اقدامات مهم و انتخاب‌های مهمی که امروز باید صورت بگیرد سایه میاندازد. رفیق ف. با مشاهدات خیلی کمی از کردستان به هیجان آمده است. من میگویم آروز که کارگر کرد تصمیم بگیرد ارتش و پاسدار یک لحظه نمیتواند در کردستان بماند. آروز که کارگر کرد تصمیم بگیرد دخالت کند حزب دموکرات به یک جریان بی نفوذ حاشیه‌ای در کردستان تبدیل میشود. این قدرت واقعی کارگر در کردستان و ایران است که هنوز به میدان کشیده نشده. بنظر من برای تحقق این روند‌ها ما باید امروز انتخابات‌های واقعی و مهمی بکنیم.

ما امروز هنوز ادامه خطی آن چیزی هستیم که در گذشته بوده‌ایم. با همه تغییراتی که در چهارچوب فکری و عمل سیاسی مان صورت گرفته است. ما انتهای رادیکالیزاسیون جنبش ضد پوپولیستی هستیم. همه ما محصول جنبش ضد خلق گرایی هستیم. تا وقتی پوپولیسم زنده بود، ما، به مثابه نیروی نقد کننده آن همسوا، هم خط، پر انرژی و فکور عمل میکردیم. و دقیقا با شکست پوپولیسم است که منتقدش، هر قدر هم

که منسجم و سیستماتیک باشد، به حاشیه رانده میشود و حرف زیادی برای گفتن و کار زیادی برای کردن پیدا نمیکند. بحث کمونیسم کارگری از جمله تلاشی است برای اینکه ما را از این چهارچوب فراتر ببرد. آن جنبش ضد پوپولیستی که به ما رهبران، ساختمان تشکیلاتی، کادرها، مشغله‌ها و سازمانهایی که باید اداره‌شان کنیم را داده است کار خود را کرده و خیرش را رسانده است. هیچکس را از این فراتر نمیتواند ببرد. الان چهار پنج سال است که جستجو برای پیدا کردن چهارچوب‌های فکری و سیاسی که بتواند پاسخگوی نیازهای زمان ما و رشد ما و تکامل جنبش کمونیستی باشد آغاز شده است. خصلت مشخصه حزب ما از بدو تشکیلش این تکاپو بوده است و نه چاخوش کردن در قالبهای داده شده. امروز که این واقعیات عظیم دارد رخ میدهد اهمیت این تلاش بعراقل موجد تر میشود. تا آنجا که به حزب کمونیست به معنی اخص مربوط میشود کمونیسم کارگری تبیین یک چنین چهارچوبی است. آیا توانسته‌ایم کمونیسم کارگری را در حزب کمونیست جایگزین دستگاه فکری و عملی ضد پوپولیستی بکنیم؟ آیا توانسته‌ایم همان همدلی، همسوئی و همان احساس حقانیت را که در دوره مبارزه ضد پوپولیستی از بالا تا پائین جریان ما را در بر میگرفت اینبار حول کمونیسم کارگری بوجود بیاوریم؟ پاسخ من منفی است. کمونیسم کارگری از یک آلترناتیو فکری و عملی پیشنهادی در حزب زیاد فراتر نرفت. وقتی کسی میگوید ما انتخابمان را بعنوان یک حزب کرده‌ایم، حتما اعتقاد و عزم خودش را نشان میدهد، اما بنظر من دارد این واقعیت را کمرنگ میکند. چرا نتوانستیم حزب را حول این تبیین از مسائل کمونیسم همدل و هم خط کنیم؟ رفیق ج. گفت که علت اینست که این بحثها بخشا مبهم

مانده است و بویژه به نقشه عمل ها و شرح وظایف و کنترل و حسابرسی و غیره منجر نشد. در یک کلمه، استنتاج کنکرت از آن نشد و امروز باید مشخص تر حرف بزنیم. من میدانم که هر پراتیکی حاصل نقشه عمل و کنترل و آموزش و اینهاست. اما نقص ما در کمیود اینها نیست. بنظر من اتفاقا تا همینجا زیاد نقشه عمل داده‌ایم و تقریبا راجع به کلیه عرصه های فعالیت از ریز و درشت نتیجه گیری کنکرت کرده‌ایم. تا سطح نحوه گذاشتن پای چپ جلوی پای راست و راه رفتن از این بحث نتیجه گیری عملی کرده‌ایم. مشکل ابدا اینجا نیست. سوال اساسی اینست که نقشه کش و بازرس و کنترل کننده و آموزش دهنده خود از کجا قرار است بیاید. بازرس را چه کسی بازرسی میکند و آموزگار را چه کسی آموزش میدهد. ما میخواهیم یک حزب بر مبنای این نظرات برود و در بیرون خود، در جامعه و در درون طبقه کارگر آموزش بدهد و سازمان بدهد. اگر تازه کار ما این باشد که با چند نفر از این کنگره بیرون برویم و بقیه اعضا حزب را موضوع فعالیت آموزشی خودمان قرار بدهیم دیگر حزب نساخته‌ایم، دانشکده باز کرده‌ایم. جنبش ضد یوپولیستی و حزب ما حاصل آموزش و نقشه عمل نبود. حاصل یک نقد اجتماعی و تلاش برای متحد کردن انسانهای کمونیستی بود که راسا خودشان به صحت این نقد در تبیین افق و وظایفشان پی برده بودند. کمونیسم کارگری هم در همین موقعیت است و به همین روش میتواند رشد کند. ما نتوانسته ایم در حزب کمونیست حرکتی برای درک و فهم جامعه موجود و کمونیسم موجود بر مبنای این خطوط بوجود بیاوریم. ما امروز آن کادرهای کمونیستی را که در جستجوی مستقل خویش برای درک اوضاع اجتماعی و دورنمای انقلاب کارگری راسا به

حقیقت جمع‌بندی ما در بحث کمونیسم کارگری رسیده باشند و این جمع‌بندی را، مانند سیستم ضد پوپولیستی پیشین، قطب نمای پراتیک سیاسی خود و حزبشان قرار بدهند آنطور که باید نداریم. به این معنی ما هنوز موفق نشده‌ایم چهارچوب فکری و عملی حزب کمونیست را با این بحث‌ها دگرگون کنیم. این ضعف پاسخهای ما نیست، بلکه نشانه محدودیت‌های تلاشی است که تا بحال کرده‌ایم. ...

خلاصه کلام، من فکر میکنم بحث بر سر اینست که آیا حزب ما میتواند این چهارچوب را به یک چهارچوب جا افتاده و تعمیم یافته فکری و عملی برای رهبران و فعالینش تبدیل کند یا خیر. این راه خودش را دارد. در بحث دیگری خواهم گفت که این راه چیست و در دوره آینده به چه شیوه‌ای باید برای این تلاش کنیم. ...

www.KetabFarsi.com

پیرامون گزارش اوضاع بین‌المللی و موقعیت کمونیسم

جمع‌بندی مباحثات کنگره سوم

ایرج آذرین

من مجال نداشتم که در طول صحبت‌های رفقا به مسائلی که طرح میشد بپردازم. بسیاری از این نکات در صحبت رفقای دیگر پاسخ گرفته‌اند، من فقط به چند نکته می‌پردازم.

رفیق‌ی. در مورد کلیشه شدن لفظ "کمونیسم کارگری" هشدار داد. من با این هشدار موافقم. مقولات بسیاری در حزب ما این سرنوشت را داشته‌اند که تبدیل به الفاظ بی‌محتوایی شده‌اند. اما مهم اینست که معنای عملی این هشدار چیست؟ و چگونه میتوان مراقب بود تا کمونیسم کارگری به کلیشه، بی‌محتوایی تبدیل نشود؟ من فکر میکنم هر چیزی که مورد استفاده صحیح و واقعی خود را نیابد، به کلیشه، توخالی بدل خواهد شد. بنابراین "مراقبت" واقعی برای جلوگیری از کلیشه شدن "کمونیسم کارگری" نمیتواند امری اخلاقی یا صرفاً سبک کاری باشد، بلکه تنها بکار بستن آن و عملی کردن آنست که مانع

کلیشه‌ها بی محتوا شدن میشود.

اما نکته مهمی که میخواهم به آن بپردازم تاکید بود که از جانب رفیق ی. بر "جایگاه مبارزه برای کسب قدرت سیاسی" گذاشته شد، و رفیق اینطور گفت که بحث مبارزه اقتصادی را یکجانبه نکنیم، مبارزه سیاسی هم خیلی مهم است. من بعنوان عرضه کننده این گزارش خواستم در جمع بندی بگویم که من با تاکید که رفیق بر مبارزه سیاسی گذارد موافق نیستم، و میخواستم تاکید مجددی بر اهمیت مبارزه اقتصادی بکنم. اگر ما تماما به جنبش طبقه کارگر تعلق داشتیم لازم نمیشد که با یکدیگر بر سر اهمیت مبارزه اقتصادی بحث کنیم، چرا که فشار هر روزه و مبارزه هر روزه ما را خواه ناخواه دائما مشغول مبارزه اقتصادی کرده بود.

رفیق حکمت مثالی زد که اگر نمایندگانی از ما شاهد یک کنگره کارگران بودند، در مورد ما چه می شنیدند. من میخواهم بگویم تجسم کنید اگر نماینده‌ای از جانب آن کنگره در اینجا حاضر بود و میخواست به حزب شریفی که عزم کرده به سمت کارگران برود اهمیت مبارزه اقتصادی شان را حالی کند چه میکرد؟ ناگزیر بود "مطلوبیت تاکتیکی" آنها برای این حزب ثابت کند. خود او البته احتیاج ندارد چنین تبیینی داشته باشد و "جایگاه" مبارزه اقتصادی را هم با این مقولات نمی فهمد، ولی ناگزیر بود رو به این حزب بگوید: "شما اگر به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر جوش نخورید، تا دو سه سال دیگر تبدیل به یک جریان فرقه‌ای و حاشیه‌ای در جامعه خواهید داشت. چرا که پایه مادی هر نوع رادیکالیسم غیرکارگری جریانات چپ از بین رفته است." آری،

دیگر نمیتوان منتقد چپ "ناسیونالیسم چپ" در پوشش سوسیالیسم باقی ماند، چون ناسیونالیسم چپ از این پس نه با زبان سوسیالیستی، بلکه با زبان لیبرالی ظاهر خواهد شد و شما یا نقدهای گذشته تان دیگر هویت اجتماعی نخواهد داشت. آنچه من بعنوان "مظلوبیت تاکتیکی" در دور اول صحبت‌م گفتم از این زاویه بود.

کیلا نگرانی برای کم‌رنگ شدن اهمیت مبارزه سیاسی بنظر من برای حزب ما موردی ندارد. ما از حزبی صحبت میکنیم که عمده هم و غمش مبارزه سیاسی است. اگر برای یک دوره تحلیلی از وضعیت جناحهای رژیم در ارگان مرکزی نتواند نگران میشود. این فشار را همه حس میکنند، ولی بیکارسازیهای عظیم گوئی بر ما هیچ تاثیری ندارد. گرانی و پائین رفتن دستمزدها برای اولین بار است که بدرجه‌ای در تشکیلات مغفی ما منعکس میشود، ولی هنوز هم اینها عامل نوسانات حزب ما نشده‌اند. برای چنین حزبی خطر کم‌رنگ شدن اهمیت مبارزه سیاسی وجود ندارد. این حزبی است که اساساً از متن سنت ضد استبدادی بوجود آمده و در آن متن حرکت کرده است.

اما مساله به آنصورتی که طرح شد، مساله کسب قدرت سیاسی، راستش فکر میکنم برای هر حزبی حداکثر دو سه بار در طول تاریخ آن ممکنست چنین مساله‌ای مطرح شود. (یکی دو بارش را ممکن است شکست بخورد، ولی بالاخره در همین موارد محدود باید بتواند تکلیف خودش را با مساله قدرت سیاسی یکسره کند.) مساله کسب قدرت سیاسی مساله هرروزه‌ای نیست که ما ملزم باشیم مدام راجع به آن صحبت کنیم. ما حرفمان را راجع به قدرت سیاسی در برنامه حزب و در قطعنامه‌های تاکتیکی مربوطه گفته‌ایم.

اما مهمتر از همه اینها، منظورمان از مساله "قدرت سیاسی" واقعا چیست، و چگونه مساله قدرت سیاسی، مستقل و فی نفسه، میتواند در سطح جامعه مطرح شود؟ من تصور میکنم طرح مساله به این شکل میتواند نشان دلمشغولی سنتی باشد که باید از آن بپریم: سنت ضد استبدادی، سنت "ضد رژیم"، که اساس تبیین آن اینست که باید "دولت" را گرفت. اما تمام مارکسیسم، تمام کمونیسم کارگری، بر سر تقابل طبقات است، نه تقابل با دولت. طبقاتی که بر حسب جایگاه تولیدی شان مشخص میشوند. جنبش ما، جنبش طبقه کارگر، جنبش کسانی است که وجه مشترکشان از اقتصاد جامعه ناشی شده، نه به سبب قرار گرفتن در صف مشترکی در برابر یک دولت استبدادی یا وابسته یا آخوندی. اقتصاد جامعه و تولید جامعه سرنوشت مشترک ما را تعیین کرده است. حتما طبقه کارگر به عرصه مبارزه سیاسی هم می پردازد، اما شما اگر به جنبش طبقه کارگر تعلق نداشته باشید همه مبارزه شما برای قدرت سیاسی تبدیل میشود به تکنیک های کسب قدرت. تمام شاخه های رادیکال سوسیالیسم بورژوازی از لنینیسم "فن کسب قدرت" را فهمیدند. هنر قیام، حزب مخفی، سائترالیسم، همه اینها را در رابطه با زدن و گرفتن قدرت سیاسی فهمیدند و تحسین کردند. وقتش رسیده است که ما سرنوشت تاریخی لنینیسم را بنویسیم. بنویسیم که چگونه طبقه دیگری لنینیسم را بدست گرفت و وقتی لنینیسم از پایه طبقاتی کارگری اش جدا میشود تبدیل به چه چیزی میشود. و امروز شاهدیم که وقتی آن جنبشهای طبقات دیگر به لیبرالیسم رو آورده اند و فن کسب قدرت و شیوه های انقلابی دیگر پدرشان نمیخورد، گویا امروز این لنینیسم است که اعتبارش را از

دست داده است.

این مساله‌ایست که در پوپولیسیم ایران رواج داشت. قسمت اعظم بحثهای سالهای ۶۰ - ۵۸ پوپولیستها بر سر این بود که "چگونه میتوان انقلاب را بچلو سوق داد". این همان بحثهایی بود که بر سر آن سازمانها انشعاب میکردند و رفقا بسیاری شان خاطرات زنده‌ای از آن دوران دارند. "چگونه میتوان انقلاب را بچلو سوق داد" جمله‌ای بود که اتفاقاً از یکی از آثار لنین درآمده بود، در بحثی که جناح چپ جنبش کارگری در مقابل جناح راست جنبش کارگری داشت و بر مبنای این بحث باید تعیین میشد که فرضاً جنبش کارگری در دولت موقت شرکت بکند یا نه، از فلان احزاب حمایت بکند یا نه، و غیره. این بحث از اینجا می‌آید و در میان پوپولیستهای ما تبدیل میشود به اینکه انقلاب را علی العموم چگونه میتوان بچلو سوق داد، و نتیجه‌اش میشود مثلاً شرکت در انتخابات مجلس توسط فلان سازمان، یا تاسیس جوخه‌های رزمی یا حمایت از خرده بورژوازی ضد امپریالیست درعین حال اندکی ضد خلق! اما تمام بحث اینجاست که رابطه شما با بحث قدرت سیاسی چه ارتباطی به طبقه کارگر دارد. اگر متعلق به جنبش طبقه کارگر نباشید، هر چقدر هم که "انقلاب را بچلو سوق" دهید بر مبنای منفعتی غیر از منفعت طبقه کارگر این "چلو رفتن" معنا یافته است.

اینجا لازمست اشاره کوتاهی به "چه باید کرد" و اکونومیسم بکنم. در کنگره دوم نیز رفیق رضا مقدم همین مساله را عیناً تذکر داد. تمام بحث لنین در چه باید کرد بحثی است درون جنبش کارگری، یعنی جریاناتی که همگی پایه در جنبش طبقه کارگر دارند و

همگی در مبارزه روزمره اقتصادی طبقه کارگر هم یالطبع حاضر و فعالند. حال در این جنبش، یک گرایش میگوید به مبارزه سیاسی نپردازیم و آنرا به احزاب بورژوا بسپاریم. استدلالی هم که داشتند پیچیده تر از آنست که بعد ها چپ رادیکال به آنها نسبت داده، چرا که می گفتند این مبارزه سیاسی جاری، مبارزه‌ای ضد استبداد تزاری است، مبارزه‌ای دمکراتیک است نه مبارزه سیاسی سوسیالیستی. پس بقدرت رسیدن بورژوازی را به مبارزه خود بورژوازی واگذاریم و ما (یعنی جنبش کارگری) به مبارزه اقتصادی طبقه مان پردازیم. بحث "چه باید کرد" همین در برابر این گرایش انحرافی در داخل جنبش کارگری است. اما رفقا، ما امروز آنطرف خط ایستاده‌ایم. ما همراه جریانات غیرکارگری در یک مبارزه سیاسی، در یک سنت ضد رژیم قرار داریم. بحث ما اینست که برای عبور از این خط و تعلق یافتن به جنبش طبقه کارگر باید به مبارزه اقتصادی این طبقه جوش خورد. یادآوری اهمیت مبارزه سیاسی، حتی اگر از سر دغدغه رعایت تعادل تئوریک بحث باشد، در مورد وضعیت ما اساسا موضوعیت ندارد. ...

جایگاه کنگره سوم

سخنرانی افتتاحیه کنگره سوم حزب کمونیست ایران

عبدالله میندی

رفقا، از طرف خودم و اعضای کمیته مرکزی حزب به همه شما نمایندگان کنگره سوم بهمناسبت حضورتان در اینجا خوشامد میگویم. معمولاً رسم این است که در خیلی از کنگره ها و مجامع سیاسی عنوان میشود که آن کنگره یا آن مجمع در مقطع حساس و تعیین کننده‌ای برگزار میشود. من میخواهم همین را در مورد کنگره سوم حزب کمونیست بگویم، بدون اینکه حقیقتاً هدفم تکرار یک کلیشه فرمایشی و رسمی باشد که معمولاً در این مواقع گفته میشود. کنگره سوم برای ما کنگره بسیار مهمی است، برای اینکه در مقطع مهمی از تاریخ کمونیسم بطور کلی دارد برگزار میشود، برای اینکه دوره‌ای که ما در آن به سر میبریم از نقطه نظر فعالیت کمونیستی در سطح جهانی دوره بی‌اندازه مهم و تعیین کننده‌ای است. دوره‌ای است که جریان‌اتی که تا بحال به اسم کمونیسم صحبت میکردند، به افول میروند. و دوره‌ای است که در آن جریان‌ات حقیقتاً انقلابی و کمونیستی و کارگری میتوانند سربر آورند.

گفتم این کنگره در دوره مهمی برگزار میشود نه فقط به این دلیل و نه حتی بطور عمدۀ باین دلیل که ما در مقطع مهمی از مبارزه طبقاتی در ایران به سر میبریم. البته مبارزه طبقاتی در ایران در دوره کنونی کاملاً اهمیت خودش را دارد و موقعیتی که حزب ما در عرصه های مختلف مبارزه اش دارد میگذراند، هر کدام محل تامل و دقت بسیاری است و برای گذر موفقیت آمیز از این معضلاتی که کلاً مبارزه طبقاتی در ایران با آن روبروست به روشن بینی و تصمیم و فداکاری بسیار زیادی احتیاج هست.

پیش از هر چیز طبقه کارگر ایران در حال حاضر موقعیت بی اندازه دشوار و سختی را دارد از سر میگذراند. راه برون رفت از این موقعیت، راه بیرون آمدن از این وضعیت بینهایت دشواری که طبقه کارگر ایران چه به لحاظ معیشتی و تامین پایه های ترین و ابتدائی ترین نیازهایش، چه به لحاظ سرکوب سیاسی و پلیسی پیرحمانه ای که در موردش اعمال میشود، و چه بدلیل فقدان تشکلهای پایداری که بتوانند در هر سطحی اراده متشکل وی را به نمایش بگذارند، با آن روبروست، مساله مهمی را برای حزب کمونیست ایران تشکیل میدهد.

همچنین موقعیتی که حزب ما در کردستان با آن روبروست و اصولاً کل جنبش انقلابی کردستان در این دوره بنوبه خود مساله ای است حائز کمال اهمیت و حتماً در این کنگره نیز باید به آن پرداخته شود. بعد از این کنگره هم یکی از آن عرصه های مهمی است که باید در موردش تصمیم گیریهای کاملاً روشن و جسورانه ای کرد. و ما بیشک به عنوان رهبری کننده این جنبش انقلابی در این زمینه هم با معضلات و مسائل کاملاً مهمی روبرو هستیم.

و بالاخره کل وضعیت سیاسی ایران با همه سرکوبهایش، با همه نسل کشی کاملش که در این ده ساله ادامه داشته و اخیرا موج جدیدی از آن به راه افتاده، باز هم برای یک حزب سیاسی که در کار مبارزه برای سرنگونی رژیم حاکم و بر سر کار آوردن نظام سیاسی جدیدی است، بسیار اهمیت دارد.

اما همه اینها مسائلی است که همواره شرایط کار احزاب کمونیستی را تشکیل میدهد و حزب کمونیست ایران با این قبیل مسائل کمابیش برخورد داشته است. آنچه که فکر میکنم در این لحظه به دوره کنونی، و از این لحاظ طبعاً به کنگره و به تمام پراپیک بعد از کنگره اهمیت ویژه‌ای میدهد، همانطور که گفتم، موقعیتی است که الان جنبش کمونیستی جهانی دارد از سر میگذراند.

رفقا! ما در شرایط خاصی از نقاط مختلف به عنوان نمایندگان و فعالین حزب کمونیست ایران جمع شده‌ایم تا بتوانیم با استفاده از این فرصت یکبار دیگر تصمیم خودمان را به مبارزه کمونیستی پیگیر و به بلند نگه داشتن پرچمی که به عنوان کمونیسم انقلابی برافراشتیم، خاطر نشان و تاکید کنیم. در همان حال که ما به این مشغولیم، خودتان در جریان هستید که در سرتاسر جهان امروزه ناقوس پایان آن چیزی که ما همیشه به عنوان سوسیالیسم پورژوایی میشناختیم، دارد از زبان مدعیان رسمیش زده میشود. و این مساله با هله و شادی از طرف رهبران کشورهای کاپیتالیستی و ایدئولوگها و تئوریسین‌ها و سخنوران آنها دارد مورد استقبال قرار میگیرد. رهبران احزاب و گرایشهای کاملاً محافظه کار درون سرمایه‌داری امروز دارند شادی میکنند از اینکه آنچه آنها مدتها و الگوهای اجتماعی سوسیالیسم و کمونیسم مینامند، دارند یکی پس از

دیگری به زانو در می‌آیند و شکست خود را در مقابل الگوهای سرمایه‌داری به زبان خویش بیان میکنند.

سرمایه‌داری که خود در حال حاضر هنوز در بحران بسر میبرد و هنوز هیچ راه حلی نتوانسته ارائه کند، دارد به لحاظ اخلاقی و معنوی از این افول سوسیالیسم بورژوازی تغذیه میکند و سعی میکند آنرا به اهرم فشار و به وسیله‌ای برای سرکوب کمونیسم تبدیل نماید. همه جا میخواهند نشان دهند که مارکسیسم دیگر کهنه شده است، سوسیالیسم اندیشه‌ای مربوط به قرن نوزدهم بود که در دوره ما دیگر رواجی نمیتواند داشته باشد. و برای "اثبات" نظراتشان استناد میکنند به همه تجربه عملی و سیاسی که اردوگاه شوروی از سر گذرانده است. تمام اهمیت دوره کنونی بلحاظ ما در این است که بتوانیم حزب کمونیست ایران را به سنگری برای دفاع از کمونیسم کارگری، برای دفاع از کمونیسم انقلابی مارکس و انگلس و لنین در مقابل این روندها تبدیل کنیم. امروز شکست و حتی سرآغاز فروپاشی سوسیالیسم بورژوازی و سوسیالیسمی که اردوگاه شوروی مدتها مدافع آن بوده دیگر علنا به روی صحنه آمده و جلوی چشم همه ظاهر شده و این بویژه وسیله و دست آویزی میشود برای جناحهای کاملا راست بورژوازی، برای سرمایه‌داری خصوصی، برای قدرتها و محافظان امپریالیستی که با آن تمام کمونیسم را یکوبند و به زیر سوال ببرند و آوار شکست سوسیالیسم‌های بورژوازی را بر سر هر آنچه کمونیسم کارگری و انقلابی است فرو بریزند. دشواری مبارزه کمونیستی در این دوره اینجا خود را نشان میدهد.

بعلاوه آن پراتیکی که در جلوی چشمان ما در کشورهای مختلف جریان داشت، پدیده‌ای که خودمان پیشتر در نشریات حزب کمونیست،

در اظهار نظرها و سخنرانیها از آن نقد کرده بودیم، امروز به بن بست کامل خود رسیده است. ما این را یادآوری کرده بودیم که مدتهاست با جدا افتادن کمونیسم از طبقه کارگر مواجه هستیم. مواجهیم با اینکه از یکطرف سیاستهای رفرمیستی و سندیکالیستی که نه میخواهند و نه میتوانند از چهارچوب نظام موجود موجود گامی فراتر بگذارند بر سر جنبش کارگری حاکمند و از طرف دیگر آنجایی که باصطلاح از حفظ خلوص ایدئولوژیکی کمونیسم صحبت میشود با گروههای کوچک و غیر دخالتگر روشنفکری روبرو هستیم که به هیچ وجه نفوذی در طبقه کارگر ندارند و چه از لحاظ جنبش کارگری و چه از لحاظ صحنه سیاسی و اجتماعی بطور کلی در حاشیه قرار دارند.

به همه این دلایل ما خیلی روشن در مقابل یک دوراهی قرار داریم: آیا ما میتوانیم به نیاز این دوره طبقه کارگر پاسخگو باشیم؟ آیا ما میتوانیم حزبی باشیم که تمام صحت و روشنی و جانبدار بودن تئوری مارکسیستی و کمونیستی را بدست بگیریم، با تمام اصولی گریش، با تمام افق عمیق و جهانی و تاریخ سازی که دارد، و از طرف دیگر حزب کمونیست ایران را به یک حزب واقعا با نفوذ کارگری تبدیل کنیم؟ که تنها به این ترتیب میشود حقیقتا از حزب کمونیست و پراوتیک آن سنگری برای کمونیسم کارگری در تمام دنیا ساخت. من از این نظر میگویم دوراهی که یا ما این راه را میتوانیم برویم، که شک ندارم ما عزم کرده ایم که همین راه را برویم، و یا اینکه نه فقط در رفتن این راه ناکام میمانیم بلکه اصولا به عنوان یک حزب کمونیستی دیگر راهی جز شکست خوردن و راهی جز به حاشیه سیاسی رانده شدن در مقابل خودمان نمیبینیم و نداریم.